



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حیات پاکان

داستانهایی از زندگی

امام سجّاد علیه السلام

مهدی محدثی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حیات پاکان : داستانهایی از زندگی امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

مهدی محدثی

ناشر چاپی:

حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۶ حیات پاکان : داستانهایی از زندگی امام سجاد علیه السلام
۶ مشخصات کتاب
۶ مقدمه
۷ چرا گریه نکنم؟
۷ پنج همنشین بد
۸ جلسه‌ی سرنوشت‌ساز
۸ رویش عشق
۹ شجاعت در گفتن حق
۱۰ ثواب صبر یا شکر؟
۱۰ تکمیل دین
۱۱ به حرفش گوش کن!
۱۱ اگر قصاص نبود...
۱۲ کوله بار
۱۲ پاورقی
۱۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حیات پاکان : داستانهایی از زندگی امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

- سرشناسه : محدثی، مهدی، ۱۳۵۱ -
 عنوان و نام پدیدآور : داستان‌هایی از زندگی امام حسن مجتبی، امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام / مهدی محدثی.
 مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۳.
 مشخصات ظاهری : ۸۸ ص.
 فروست : حوزه علمیه قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، حوزه علمیه قم)؛ شماره کتاب ۱۱۵۹
 اهل بیت؛ ۸۲. تاریخ؛ ۱۸۰.
 حیات پاکان؛ ۲.
 شابک : ۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۳۷۱-۴۹۳-۴ ؛ ۷۵۰۰ ریال ۹۶۴-۵۴۸-۰۵۴-X ؛ ۱۲۵۰۰ ریال: چاپ سوم : ۹۷۸۹۶۴۰۹۰۱۰۹۰
 یادداشت : ص.ع. لاتینی شده :.. Mahdi Mohaddesi. Hayate pakan...
 یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۵.
 یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۷.
 یادداشت : کتابنامه: ص. [۸۷] - ۸۸.
 یادداشت : گروه سنی « د » و « □ ».
 موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۵۰-۳ق. — داستان
 موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق — داستان
 موضوع : چهارده معصوم — داستان
 موضوع : داستان‌های مذهبی — قرن ۱۴
 شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم
 شناسه افزوده : حیات پاکان؛ ۲.
 رده بندی کنگره : BP۹/م/۲۴ح ۲۹ ج ۱۳۸۳
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۱۵۹۵۸

مقدمه

سراسر زندگی امام معصوم، اعم از صحبت، عملکرد و سکوتشان برای صاحبان بصیرت، درس و آموزش است. هر معصوم در دوره‌ای خاص زندگی می‌کرده و در شرایط زمانی و مکانی خاصی نیز قرار می‌گرفت. مشکلات و سختی‌ها برایشان مهم نبوده و آنها را از ادامه‌ی راه باز نمی‌داشت. آنچه مهم بوده حفظ دین پیامبر بزرگوار اسلام و دستاوردهای آن بوده که با هزاران خون دل به دست آمده بود. یکی همچون امام حسن علیه‌السلام تن به صلحی تحمیلی می‌دهد که صلح او خود فلسفه‌ای پیچیده دارد و در این نوشتار مجال پرداختن به آن نیست. خلاصه‌ی مطلب آن که مصلحت امت اسلام در کار بوده و آن حضرت با در نظر گرفتن

اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار صلح را بر جنگ مقدم دانسته بود. دیگری چون امام حسین علیه‌السلام با فدا کردن خود و ۷۲ تن از یاران وفادارش نهال اسلام را که در حال خشکیدن بود آبیاری می‌کند و حاضر می‌شود سرش بالای نیزه برود، اما اسلام را سربلند ببیند. [صفحه ۱۰] و دیگری همچون امام سجاد علیه‌السلام با یادآوری حوادث عاشورا با دعاها پر مضمونش - که امروزه به صورت کتاب صحیفه‌ی سجادیه در دسترس ماست - یاد و خاطره‌ی شهدای کربلا را زنده نگه می‌دارد و راه زندگی را به شیعیان می‌نمایاند. به همین ترتیب، پیشوایان ما پرچم اسلام را دست به دست منتقل می‌کردند تا شیعه امروزه در سایه سار حکومتی اسلامی از جایگاهی والا برخوردار باشد. خدا را سپاس می‌گویم که در آغاز سالی که از طرف مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای - مد ظله العالی - به سال عزت و افتخار حسینی مزین شد توفیق یافته قسمت‌هایی از زندگی امام حسین علیه‌السلام را نیز به رشته تحریر در آوردم؛ باشد که قدمی در راه نمایاندن شخصیت والای او برداشته باشم و در روزی که هیچ سایه و پناهگاهی نیست در سایه‌ی شفاعت آن بزرگوار پناه گیرم، چرا که: بخشودگی اهل گنه در صف محشر وابسته به یک گردش چشمان حسین است مهدی محدثی قم - فروردین ۱۳۸۱ [صفحه ۶۵]

چرا گریه نکنم؟

سرش را بر تخته سنگی گذاشته بود و می‌گریست. صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم، زیر لب چیزی می‌گفت. کمی که جلوتر رفتم شنیدم که ذکر خدا را می‌گوید، ولی چرا در آن بیابان؟ این ذکرها را در مسجد و خانه هم می‌توانست بگوید، باز هم جلوتر رفتم و حرف‌هایش را به وضوح شنیدم، می‌گفت: «لا اله الا الله حقاً، لا اله الا الله تعبداً و رقا، لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً و صدقاً...». حدود هزار بار این ذکرها را گفت. سپس سرش را از سجده برداشت. بی علت نبود که او را «سیدالساجدین» لقب داده بودند؛ یعنی سرور سجده‌کنندگان؛ هزار بار، آن هم در حالت سجده ذکر گفتن و اشک ریختن کار هر کسی نبود. از بس گریه کرده بود صورت و ریش‌هایش خیس شده بود، گفتم: ای آقای من، وقت آن نیست که اندوهتان را تمام کرده، گریه را کم کنید؟ - غلام، وای بر تو، حضرت یعقوب علیه‌السلام دوازده فرزند داشت، خدا یکی از [صفحه ۶۶] آنها را پنهان کرد، با اینکه می‌دانست یوسف او زنده است، آنقدر گریست تا موهای سرش سفید، کمرش خمیده و چشم‌هایش نابینا شد، چگونه گریه نکنم، در حالی که جلو چشمم، پدر و برادر و چندین نفر از بستگانم را شهید کردند [۱]. مکن منعم مدام ار گریه کردم غم خود را نهان در گریه کردم گلاب اشک من گلگون اگر بود به آن گل‌های پرپر گریه کردم به باغ کربلا با همسرایان به داغ شش برادر گریه کردم شب تنهایی‌ام در خلوت خویش بر آن تن‌های بی سر گریه کردم [۲]. برخاستیم و به راه افتادیم. در راه باز گشت با خود می‌اندیشیدم که عجب حرف نابجایی زدم، کاش نمی‌گفتم؛ حق داشت گریه کند، او در تمام فراز و نشیب‌های آن سفر حضور داشت، جریان تشنگی کودکان خردسال امام حسین علیه‌السلام را دیده بود، ماجرای تیر باران شدن مشک عباس را فراموش نکرده بود، حادثه‌ی تلخ تنهایی و صدای «هل من ناصر...» پدرش، قطعه قطعه شدن برادرش، بالای نیزه رفتن سرهای شهدا و توهین و تحقیر مجلس ابن زیاد و... همه و همه، زخم‌های عمیقی بر دل پر دردش بود که هر گاه به یاد می‌آورد، سیلاب اشک از چشمانش جاری می‌شد. اگر در حادثه‌ی کربلا بیمار نبود، او نیز شهید می‌شد، آن وقت ممکن بود اسلام و کربلا در همان‌جا مدفون شود و دیگر هیچ فردی از سلاله پاک رسول خدا باقی نماند. [صفحه ۶۷]

پنج همنشین بد

هنوز صحبت‌های شیرین و نصیحت‌های دلسوزانه‌اش را به یاد دارم، عجب سخنان گهرباری بود، همچون مروارید و حتی بالاتر از آن! هر جمله که بر زبان او جاری می‌شد دریایی از حکمت بود. به خاطر دارم سال‌ها قبل روزی با پدرم به حضورش رفتیم تا پندی

بشنوم و در زندگی به کار بیندیم. او روی سجاده‌ی نمازش نشسته بود و فرزندش نیز در کنارش بود و با هم صحبت می‌کردند. نمازش تمام شده بود. با دیدن من و پدرم سجاده را جمع کرد و آن را روی طاقچه‌ی گلی اتاق گذاشت. آمد و کنار ما نشست و احوال پرسید، گرمی کرد، پسر خردسالش آمد و گفت: پدر جان! بقیه‌اش را هم بگو، آن پنج گروه که گفتی از آنان پرهیز کنم کدامند؟ کنجکاو شدم تا بدانم آنها چه گروه‌هایی هستند. امام سجاده که به اشتیاق من پی برده بود فرمود: هر دوی شما گوش کنید و در زندگی به کار بیندید، پنج گروه هستند که هیچ‌گاه با آنان رفاقت [صفحه ۶۸] نکنید «فاسق»، «بخیل»، «دروغ‌گو»، «احمق» و «قاطع رحم». [۳]. اولی تو را به یک لقمه نان و حتی کمتر از آن می‌فروشد. دومی زمانی که به شدت به چیزی نیاز داری، تو را از آن محروم می‌کند. سومی مثل سراب در بیابان است، راه دور را به تو نزدیک می‌نمایاند و برعکس، راه نزدیک را دور. چهارمی می‌خواهد به تو سود برساند، ولی کاری می‌کند که به ضررت تمام می‌شود و پنجمی مورد لعنت خداست؛ چون خدا در سه جای قرآن، آن کسی را که با خویشاوندانش قطع رابطه کند ملعون شمرده است. [۴]. از آن زمان سال‌های زیادی می‌گذرد و من تازه به عمق و معنای صحبت‌های امام سجاده علیه‌السلام پی برده‌ام. [صفحه ۶۹]

جلسه‌ی سرنوشت‌ساز

هیچ علاقه‌ای به تحصیل نداشتم، همیشه با خود می‌گفتم: درس برای چه آخرش چه، مگر درس برای انسان پول و ثروت می‌شود، آنها که درس خواندند کجای دنیا را گرفتند که من دومیشان باشم. روزها از پی هم می‌گذشتند و من نیز روز به روز بی‌علاقه‌تر می‌شدم؛ تا اینکه یک روز تصمیم گرفتم به نزد دانای شهر بروم و با او مشورت کنم. به او بگویم که آیا دنبال درس بروم یا کار کنم و پول در بیاورم. خود را آماده کردم و به سر و وضع خویش رسیدم و به راه افتادم. در راه با خود می‌اندیشیدم از کجا و چگونه شروع کنم، جوابی که می‌دهد چیست و چه راهی پیش پیم خواهد گذاشت. سرانجام رسیدیم. در زدم و داخل شدم. بعد از سلام و علیک در گوشه‌ای نشستیم. دور و برش زیاد شلوغ نبود، با این حال خجالت می‌کشیدم، منتظر فرصت مناسبی بودم که مشکلم را مطرح کنم. آنقدر این دست و آن دست کردم تا چند نفر نوجوان از در داخل شدند. افسوس خوردم که چرا فرصت را از دست دادم، حال که اطرافش شلوغ شده بود چگونه می‌توانستم حرفم را بزنم. [صفحه ۷۰] استاد با آن مقام و مرتبه به پای آنان برخاست و بسیار احترام کرد، با همین رفتار به آنان شخصیت بخشید و قدر و منزلت آنان را بالا برد. بعد از مدتی سؤال‌ها و جواب‌ها شروع شد. او به سؤال‌های آنان جواب‌های شایسته و متناسب با فهم آنان می‌داد. همه‌ی دانشجویان شیفته‌ی اخلاق و رفتارش شده بودند و چشم‌هایشان از شادی «حضور» می‌درخشید، سپس امام سجاده علیه‌السلام به آنان گفت: «مرحبا به طالبان علم، شما امانتدار علم و دانشید و در آینده‌ای نه چندان دور، شما نوجوانان قوم، بزرگان قوم خواهید شد.» [۵]. وقتی احترام او را به دانشجویان دیدم، با خود گفتم سؤالم را مطرح نکنم، ولی باز بر سر دو راهی بودم که بگویم یا نه، سؤال و جواب‌ها تمام شد. امام زین‌العابدین مطلبی را گفت که با شنیدن آن از طرح سؤالم به کلی منصرف شدم، او فرمود: «دانشجو و طالب علم وقتی از خانه به قصد یادگیری خارج می‌شود، هر قدمی که برمی‌دارد تا هفت طبقه‌ی زیر زمین برای او تسبیح می‌گویند.» جلسه تمام شد و من نیز همراه آن عده برخاستم و خداحافظی کردم. دیگر تردید نداشتم، با سعی و تلاش مضاعف تحصیلاتم را ادامه دادم و هرگونه بی‌خوابی و سختی و مشقتی را تحمل کردم. اگر امروز در زندگی موفقم آن را مرهون و مدیون جلسه آن روز هستم. طرز برخورد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با دانشجویان مسیر زندگی‌ام را تغییر داد، ضمن آنکه اجر و ثواب زیادی در راه کسب علم برایم نوشته شد. [صفحه ۷۱]

رویش عشق

هر چه نیرو داشت در گلو جمع کرد، فریاد زد، نعره کشید، ناسزا گفت و دشنام داد، ولی او ساکت ایستاده بود و گوش می کرد. منتظر شد تا چهره‌ی مرد زیر آوار سخنان زشتش مدفون شود. مرد کلافه شده بود، فکر می کرد با آن سخنان از کوره در می رود و خشم می گیرد، ولی هرچه صبر کرد جز سکوت عکس‌العملی ندید. با عصبانیت و در حالی که هنوز فحش می داد به سمت خانه‌اش حرکت کرد. وقتی دور شد امام رو کرد به حاضرانی که مات و مبهوت از این صحنه در کنارش نشسته بودند و گفت: آنچه او گفت شنیدند؟ دوست دارم همه‌ی شما همراه من به خانه‌ی او بیایید و پاسخ مرا بشنوید. حاضران با خوشحالی گفتند: باشد، برویم، ولی چرا هرچه گفت شما سکوت کردید، کاش همین جا جسارت او را تلافی می کردید، یا دست کم اجازه می دادید که او را ادب کنیم. امام برخاست. آن عده نیز دنبال او به راه افتادند. در راه با هم پیچ‌پیچ [صفحه ۷۲] می کردند که امام به او چگونه پاسخ خواهد داد، آیا فحش‌هایش را به خود او برمی گرداند، یا کتکش می زند؛ اما وقتی شنیدند امام آیه‌ی (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین) [۶] را می خواند و تکرار می کند از خود خجالت کشیدند و شرم‌منده شدند، فهمیدند که پاسخ امام به گونه‌ی دیگری است و آنان در اشتباهند. پس از کمی راه رفتن به خانه‌ی آن مرد رسیدند. امام کناری ایستاد و گفت بگوئید علی بن حسین آمده است. مرد صدای امام را از خانه شنید و به همسرش گفت: نگفتم؟! تازه پی برده که چه شنیده است، حتماً ازاینکه پیش آن همه جمعیت توهین و دشنام شنیده و آبرویش رفته، عصبانی شده و برای تلافی آمده است. در را باز کرد و در حالی که در آستانه‌ی در ایستاده بود، دست به کمر زد و گفت: ها، چه شده؟ امام با نگاهی گرم‌تر از آفتاب و کلامی نرم‌تر از لالیبی مادران فرمود: آمده‌ام درباره‌ی آن حرف‌هایی که زدی با تو صحبت کنم. - بگو، می شنوم. - بین برادرم، اگر تو راست گفته باشی خدا مرا عفو کند، و اگر دروغ گفته‌ای خدا تو را بیامرزد. گویی آسمان را بر سرش کوبیدند، اصلاً نمی توانست آنچه را که می بیند باور کند، برایش قابل درک نبود، امام سجاد علیه‌السلام به او «بردار» گفته بود و بعد از آن همه فحش و ناسزا از خدا برایش طلب آمرزش می کرد. رنگش از [صفحه ۷۳] خجالت سرخ شد، از زنده بودن خود احساس شرم می کرد، آرزو کرد کاش زمین دهان باز می کرد و او را می بلعید. جوانه‌های عشق و انسانیت از دلش سر برآورد و وجدان خفته‌اش بیدار شد، سرش را از خجالت به زیر افکند و یک قدم جلو رفت، میان دو ابروی امام را بوسید و در حالی که می گریست گفت: ای امام بزرگوار، آنچه درباره‌ی تو گفتم از آن پاک و منزهی و من سزاوارترم، مرا ببخش. آنگاه در زیر چتر محبت و آرامش امام سجاد علیه‌السلام پناه گرفت. [۷]. [صفحه ۷۴]

شجاعت در گفتن حق

موسم حج آن سال با گذشته تفاوت داشت، مثل سال‌های گذشته نبود از آن ازدحامی که موقع طواف می شد خبری نبود. به دستور عبدالملک (پنجمین خلیفه‌ی اموی) کعبه را خلوت کرده بودند تا او بدون مزاحم طواف کند. حاجی‌ها یا صبح زود برای طواف می آمدند، یا سر ظهر موقعی که او آنجا نبود و با ترس و لرز اعمال و طواف و نماز خود را به جا می آوردند. در این میان شخصی به توصیه‌های مأموران توجهی نکرد و بسیار عادی همچون سال‌های گذشته آمد و گرد خانه‌ی کعبه طواف کرد و سپس به نماز ایستاد، نمازش را با حضور قلب و بدون توجه به اطراف شروع کرد. عبدالملک وقتی او را دید که به نماز ایستاده، بسیار عصبانی شد و به مأمورانش گفت: او کیست که به خود جرأت داده و دستورات مرا نادیده گرفته. - نمی دانیم قربان. [صفحه ۷۵] - بروید و ببینید او کیست. یکی از سربازان او را شناخت، پیش خلیفه رفت و گفت: قربان، او علی بن حسین (زین‌العابدین) است. - هر که می خواهد باشد، او را نزد من بیاورید. امام نمازش را تمام کرده بود. سربازان او را نزد عبدالملک بردند. او پس از مقداری سؤال و جواب و دیدن شمه‌ای از لطف خدا به آن حضرت گفت: علی بن حسین! موعظه‌ای، پندی، چیزی بگو تا استفاده کنیم. لبخند تلخی بر لبان امام نشست، آهی کشید و فرمود: قرآن سراسر پند و حکمت است، هیچ پند دهنده‌ای بهتر از قرآن نیست، وقتی خدا در قرآن

می‌فرماید: (ویل للمطففین؛ وای بر کم فروشان) [۸] حال آن کسی که اموال و دارایی‌های مردم را چپاول می‌کند معلوم است که چه خواهد شد... پس از خدا بترس. [۹]. [صفحه ۷۶]

ثواب صبر یا شکر؟

خدایا، چرا من این قدر بدبخت هستم؟! چرا هرچه سنگ است پیش پای من لنگ است، چه کنم، چه خاکی بر سرم بریزم. مرد این سخنان را گفت و سر به کوه و بیابان گذاشت، می‌خواست به هر ترتیبی شده، ریاضت بکشد یا راه حلی برای مشکلش پیدا کند. یکی دو روز گذشت، اما او مرد بیابان نبود. طاقت نیاورد و به شهر و دیارش بازگشت. دیگر کلافه شده بود، فکرش به جایی نمی‌رسید، این بار خود را به دست سرنوشت سپرد و گفت: هر چه بادا، بادا، اصلاً می‌روم و دعا می‌کنم، به خدا می‌گویم هرچه بلا می‌خواهد نازل کند، اما صبرم را زیاد کند. قبل از ظهر بود و هنوز اذان را نگفته بودند، در مسجد نشسته بود و دعا می‌کرد، کفش‌های کهنه‌اش را نیز در کنار خود گذاشته بود. شنیده بود که هر رنجی را باید تحمل و بر بلاها و مصیبت‌ها باید صبر کرد، چون ثواب دارد. دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرده بود و مرتب می‌گفت: [صفحه ۷۷] «خدایا، در برابر این همه رنج و بدبختی چه کنم؟ خدایا، به من صبر بده، طاقت و شکیبایی مرا در برابر بلاها زیاد بگردان.» امام سجاد علیه‌السلام وارد مسجد شد. او را دید که نشسته و مرتب دعا می‌کند و از خدا شکیبایی می‌طلبد. پیش او رفت و دست‌های مهربانش را روی شانه‌های خسته مرد گذاشت و گفت: چه می‌گویی بردار؟ - هیچ، دعا می‌کنم که خداوند صبر به من عطا کند و تحمل بلا را برایم آسان نماید. - بسیار خوب، این که انسان در امتحانات الهی صبر پیشه کند خوب است، ولی چرا از خدا سلامتی نمی‌خواهی. - این همه مصیبت و رنج را چه کنم. - به جای اینکه از خدا صبر بر بلا بخواهی، از او تندرستی و سلامتی و شکر بر آن را بخواه؛ زیرا شکر بر عافیت بهتر از صبر بر بلاهاست. [۱۰]. [صفحه ۷۸]

تکمیل دین

پیرمرد ریش سفید گوشه‌ای نشسته بود و به فکر فرو رفته بود. چشم‌های بی رمقش باز بود، حتی پلک هم می‌زد، به این می‌اندیشید که چه جمع پر برکتی است، هر کس در این جمع راه پیدا کند چیزی یاد می‌گیرد و به اقتضای سن و موقعیت بر معلوماتش می‌افزاید، شاگردان این جلسات اگر کودک هستند پایه‌های اعتقادی و مذهبی‌شان ساخته می‌شود و اگر نوجوان، این پایه‌ها مستحکم می‌شود و اگر جوان هستند بر پایه‌های قلبی بناهایی افزوده می‌شود و اگر هم مثل او پیر هستند شفاف‌تر می‌شوند و آماده برای رفتن. صدای او پیرمرد را از افکاری که غرق در آن بود بیرون آورد: می‌خواهید بدانید به چه چیزی گناهان از شما دور می‌شود و اسلامتان کامل می‌گردد و در حالی خدا را ملاقات می‌کنید که او از شما راضی و خشنود است؟ پیرمرد در حالی که با کمک عصا از جایش بر می‌خاست با صدایی لرزان گفت: ای علی بن حسین، صبر کنید تا نزدیک‌تر بیایم، این حرف‌هایی که [صفحه ۷۹] می‌گویی برای من مفیدتر است، «چون آفتاب لب بام» هستم و چند روزی بیشتر مهمان این دنیا نیستم. این را گفت و لنگ لنگان نزدیک‌تر آمد، دوباره با کمک و تکیه بر عصایش روی حصیر نشست: حال بگو، سراپا گوشم. امام زین العابدین علیه‌السلام فرمود: «هر که خود را به این چهار ویژگی آراسته کند، اسلام او کامل است و خدا از او راضی؛ به عهد و پیمان خود با مردم وفا کند، زبانی راستگو داشته باشد، در همه حال خدا را ناظر بداند و کار زشت انجام ندهد، و با خانواده و اهل و عیالش خوش اخلاق باشد.» [۱۱]. پیرمرد از شنیدن این حدیث از امام خداحافظی کرد و رفت، رفت تا با توکل بر خدا اگر نقصی در اسلامش وجود دارد با عمل به توصیه‌های آن امام بزرگوار آن را بر طرف کند. [صفحه ۸۰]

به حرفش گوش کن!

- کم کم دارم از رحمتش مأیوس می‌شوم و در وجودش شک می‌کنم. - مرد حسابی، چرا کفر می‌گویی، مگر چه شده؟ - این قدر زاری می‌کنم، التماس می‌کنم، اما صدایم از سقف خانه هم بالاتر نمی‌رود، چه رسد به آسمان‌ها و خدا. - مگر خدا کجاست که صدای تو به او نمی‌رسد؟ - حال و حوصله‌ی شوخی ندارم، رهایم کن. - نه، قصد شوخی ندارم، فکر می‌کنی خدا آن بالا بالاهاست که صدایت به او نمی‌رسد، اشتباه نکن برادر، خدا در نزدیکی من و تو است، ما توانایی دیدن و حس کردن او را نداریم، خدا در قرآن می‌فرماید: (نحن أقرب الیه من حبل الوريد؛ ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تریم) [۱۲] با این حال پیشنهاد می‌کنم برویم و از دانای شهر سؤال کنیم و علت را از او بپرسیم، او امام است و به منبع غیب الهی متصل، حتماً جواب را می‌داند. [صفحه ۸۱] - فکر خوبی است، موافقم، برویم. وقتی به حضور امام سجاد علیه‌السلام رسیدند پرسیدند: ای امام بزرگوار، خدمت رسیده‌ایم تا بدانیم علت قبول نشدن دعاهایمان چیست. - آری، مخصوصاً من، هر چه دعا می‌کنم به جایی نمی‌رسد، مگر خدا نگفته (ادعونی استجب لکم) [۱۳] پس چرا هر چه از او می‌خواهم مستجاب نمی‌شود... می‌ترسم عقیده‌ام سست شود و بی‌دین از دنیا بروم. امام زین‌العابدین علیه‌السلام نگاه عمیقی به آن دو نفر کرد و به شمردن انواع گناهان و تأثیرات آنها در زندگی افراد پرداخت، سپس فرمود: آیا شما با دوستانتان یک‌رو هستید و بدگمان نیستید؟ نمازتان را سر وقت می‌خوانید و به تأخیر نمی‌اندازید؟ با کار نیک و صدقه به فقرا خود را به خدا نزدیک می‌کنید؟ در گفتارتان ناسزا و دشنام وجود ندارد؟ آیا شهادت دورغ نمی‌دهید؟ زکات می‌دهید و قرض خود را ادا می‌کنید؟ با سنگدلی دست رد به سینه فقرا نمی‌زنید و به یاری بیوه زنان و یتیمان می‌شتابید...؟ امام همین طور می‌شمرد و می‌گفت تا اینکه طاقت نیاوردم و کلامش را قطع کردم و گفتم: یا علی بن حسین، متأسفانه اهل هیچ کدام از فرمایشات شما نیستیم. امام لبخندی زد و گفت: پس از خدا چه انتظاری دارید؟ این کارها علاوه بر اینکه در آخرت گریبان گیر می‌شود، در دنیا نیز آثاری دارد که قبول نشدن دعا یکی از آنهاست، به حرف خدا گوش کنید تا خدا هم به حرفتان گوش دهد. [۱۴]. [صفحه ۸۲]

اگر قصاص نبود...

- برو حیوان، راه بیفت، حرکت کن. - شاید زبان بسته درد می‌کشد، شاید پایش پیچ خورده! - نه فکر نمی‌کنم، طوری نشده که درد بکشد. هر کار کردند حیوان تکان نخورد و قدم از قدم برنداشت، گویی او را به زمین میخ کوب کرده بود. هر دو نفر از مرکب‌هایشان پیاده شدند تا ببینند علت چیست. افسار شتر را به جلو کشیدند تا شاید حرکتی بکنند، اما حیوان مثل کوه، محکم سرجایش ایستاده بود. خواستند شتر را روی زمین بخوابانند تا اگر خسته شده کمی استراحت کند، ولی باز هم سعی شان به جایی نرسید. آن روز هوا هم خیلی گرم بود، دیگر خسته شده بودند و هر دو عرق می‌ریختند... مشک آب را از روی شتر برداشت و هم خود از آن نوشید و هم به همسفرش داد، سپس گفت: آقا، چرا شتر شما امروز اینگونه شده است. [صفحه ۸۳] - تا حال سابقه نداشته، این بیست و دومین بار است که با این شتر به مکه می‌روم، ولی تاکنون چنین رفتار عجیبی از او سر نزده بود. - برخیزیم و بار دیگر امتحان کنیم، اگر دیر بجنسیم از قافله عقب می‌مانیم، آن وقت ممکن است از شر راهزنان در امان نباشیم. هر دو نفر برخاستند و دوباره سعی کردند، ولی شتر همچنان سر جایش ایستاده بود، گویی اصلاً قصد تکان خوردن نداشت. این بار هر دو نفر عصبانی شدند. صاحب شتر چوبدستی‌اش را بالا برد می‌خواست ضربه‌ای بزند، اما منصرف شد و دستش را پایین آورد، گفتم: پس چرا نزدیک، یک ضربه بزنید، شاید راه بیفتد. امام سجاد که خستگی از چهره‌اش می‌بارید گفت: آه که اگر قصاص نمی‌بود [۱۵]... و دیگر حرفی نزد. هر دو نفر نشستند. همسفرش از نکته سنجی امام خیلی تعجب کرده بود و با خود می‌اندیشید: او که از آزار

رساندن به حیوانی که سرکشی می‌کند و نافرمان شده اینگونه بیمناک است، من بیچاره فردای قیامت چه پاسخی خواهم داد به آنان که به حق و ناحق ایشان را کتک زده‌ام. دلش شکست، اشک در چشمانش حلقه زد و تصمیم گرفت بعد از سفر حج به نزد آنانی برود که به هر نحوی موجب اذیت و آزارشان شده است و از آنان حلالیت بطلبد. [۱۶]. [صفحه ۸۴]

کوله بار

- قربان، امشب هوا خیلی سرد است، این‌طور نیست؟ - آری، در این هوای بارانی و لباس‌های خیس و با این باد که می‌وزد بیشتر سردمان می‌شود. - می‌گویم بهتر است قدری زیر سایه بایستیم تا باران که بند آمد برویم. - از کجا معلوم به این زودی‌ها بند بیاید، دیگر راه زیادی نمانده است، می‌رویم. - آنجا را نگاه کنید، او کیست که در تاریکی به این سمت می‌آید. - نمی‌دانم، بگذار جلوتر بیاید معلوم می‌شود. صدای پای او نزدیک‌تر شد. آن دو نفر نیز جلوتر رفته بودند. هر دو طرف صدای پاهایشان را که در گل فرو می‌رفت می‌شنیدند. - عجب، شما ببینید! - سلام علیکم، آری منم. [صفحه ۸۵] - علیکم‌السلام، در این هوای سرد و بارانی کجا می‌روید، آن هم با آن کوله پستی، معلوم است خیلی سنگین است، می‌خواهید غلامم آن را برای شما بیاورد؟ - نه ممنونم. - پس اجازه دهید خودم آن را بردارم. - متشکرم، نیازی نیست. - حتماً داخل آن چیز ارزشمندی است که...؟ - نه، این توشه‌ی سفر است و باید خودم آن را حمل کنم و به جای امنی برسانم، به درد کس دیگری جز من نمی‌خورد و اگر من بردارم نزد میزبانم عزیز خواهم بود... شما هم بروید تا من به کارم برسم. - خداحافظ. - خدانگهدارتان. این گفتگویی بود بین امام سجاد و آن مرد و غلام او. از این جریان چند روزی گذشت. آفتاب، گل‌های داخل کوچه را خشک کرده بود و مرد با غلامش جلو در خانه نشسته بود و خود را به آغوش گرمای آفتاب سپرده بود. امام در حال عبور از کوچه بود. آن مرد با دیدن او گفت: پس چرا به سفر نرفتید، مگر نگفتید سفری در پیش دارم. - منظور من آن سفر که تو فکر می‌کنی نبود، منظورم کوچ به سرای دیگر و سفر مرگ بود. - من که نمی‌فهمم چه می‌گویید. و دوباره از یکدیگر خداحافظی کردند. چند ماه از آن واقعه گذشت. وقتی [صفحه ۸۶] امام سجاد علیه‌السلام دیده از جهان فرو بست، مردم تازه فهمیده بودند که او چه کسی بود آن ناشناس که شب‌ها در کوچه‌های شهر به راه می‌افتاد و به خانه‌ها سر می‌زد کسی نبود غیر از علی بن حسین علیه‌السلام. آن مرد و غلامش تازه متوجه شده بودند که منظور امام از «توشه‌ی سفر» چه بود. «جای امن» آن کجا بود و «مهماندار و میزبان» چه کسی بود. او که می‌رفت مستمندان و بیچارگان بدون توشه ماندند، در حالی که کوله‌بار او پر از توشه‌ی سفر بود، سفری که هر چقدر توشه برداریم باز هم کم است. [۱۷].

باورقی

- [۱] داستان‌های شنیدنی، ص ۹۵.
- [۲] غفورزاده (شفق)، شاعر معاصر.
- [۳] کسی که با خویشاوندانش قطع رابطه کند.
- [۴] کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۵.
- [۵] انوار البهیة، ص ۱۰۲.
- [۶] و فرو خورندگان خشم و عفوکنندگان مردم هستند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد «آل عمران (۳) آیه‌ی ۱۳۴».
- [۷] مناقب، ج ۴، ص ۱۵۷.
- [۸] مطففین (۸۳) آیه‌ی ۱.
- [۹] القاب الرسول و عترته، ص ۵۳.

- [۱۰] مشکاة الأنوار، ص ۲۶۲.
- [۱۱] خصال، ج ۱ ص ۲۲۲، ح ۵۰.
- [۱۲] ق (۵۰) آیه ۱۶.
- [۱۳] بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را «غافر (۴۰) آیه ۶۰».
- [۱۴] معانی الاخبار، ص ۲۷۱.
- [۱۵] قصاص یعنی تلافی کردن.
- [۱۶] مناقب، ج ۴، ص ۱۵۵.
- [۱۷] علل الشرایع، ص ۲۳۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وبسایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

